

ربعی پوشنگی

﴿ از شعرای نیمه اول قرن هشتم ﴾

بلم آقای عباس قبال

یکی از بزرگان شعرای قدیم که با سعدی در یک عصر میزیسته و در زمان خود از مشهورترین گویندگان زبان فارسی بوده است صدرالدین بن خطیب از مردم قریه پوشنگ یا فوشنج از قرای هرات است که در شعر ربعی تخصص میکرده و از خواص سلسله امرای مشهور کورت بشمار میرفته است.

امروز از ربعی پوشنگی چیزی چهار پنج قطعه و قصیده شعر ظاهراً چیز دیگری باقی نیست در صورتیکه این شاعر زیر دست پسران ملك فخرالدین بن ملك رکنالدین بن ملك شمس الدین محمد کورت منظومه‌های بوزن مقارب و بتقاید شاهنامه فردوسی در ذکر تاریخ ماوک غور و مآثر امرای کورت و وقایع زندگانی ملك فخرالدین بنام کورتنامه برشته نظم آورده بوده و اشعار زیاد دیگری نیز در ستایش آن ماوک داشته است. ذکر این شاعر و کتاب کورتنامه او در تذکره های شعرای فارسی نیست فقط در کتب تواریخی که در عصر تیموری نوشته شده و بیشتر آنها نیز یا از مؤلفینی است که خود از اهل هرات بوده‌اند یا در هرات کتب خود را تألیف کرده مثل فصیحی خوافی و حافظ ابرو و خوند میر و میرخوند و معین الدین اسفزاری نام ربعی و داستان او باملك فخرالدین کورت دیده میشود و در کشف الظنون نام کورتنامه و در بعضی جنگها اشعاری از او مذکور است.

اینک نگارنده در این مختصر مقاله آنچه را که راجع باحوال و اشعار ربعی بدست است فراهم میآورد تا تجدید ذکری از گویندگان

قدیم که بالنسبه گمنام مانده اند بعمل آید و چون ربیعی مشهورترین شاعر طبقه امرای کرت است اگر روزگاری احوال او روشن تر شود و از منظومه کرت نامه او اثری ظاهر و منتشر گردد بتاریخ ساسانه کرت خصوصاً و تاریخ ایران عموماً خدمتی شایان خواهد بود.

ملك فخرالدين ممدوح ربیعی پسر ملك ركن الدين بن ملك شمس الدين محمد کرت است و پدر او یعنی ملك ركن الدين كه مقیم اردوی اباقاخان بوده در سال ۶۶۷ از جانب آن ایلیخان بحکومت هرات منصوب گردید و بامرا اباقاخان با لقب پدر خود یعنی شمس الدين ملقب شد و برای آنکه تمیزی بین او و شمس الدين محمد کرت باشد ملك ركن الدين را شمس الدين كهین نامیدند و او تا سال ۷۰۵ حیات داشت و غالباً در مواقع مشکل مثل جمیع امرای کرت بقعه خیسار از قلاع هرات که بناگاه ماوك کرت بود پناه میجست.

پسر شمس الدين كهین یعنی فخرالدين در ایام حکومت پدر بعات شجاعت ذاتی و فضایل و کمالات اکتسابی زیاد مطیع امر پدر نبود و پیوسته نسبت با او در جسارت و بی ادبی در می آمد بهمین علت هم ملك - شمس الدين كهین او را در سال ۶۸۶ در خیسار محبوس ساخت، فخرالدين بعد از هفت سال حبس بند های خود را گشوده بیالای قلعه بر آمد و در آنجا متحصن گردید.

امیرنوروز سپهسالار لشکر غازان خان که بعدها بدسناری و غدر همین فخرالدين بقتل رسید پیش ملك شمس الدين بشفاعت پرداخته فخرالدين را از حبس رهائی داد و در خدمت خود نگاه داشت و دختر برادر خویش را بزوحیت در عقد او آورد و او را در پیش چشم غازان خان معزز و محترم کرد تا آنجا که همین ایلیخان باصرار امیرنوروز در سال ۶۹۵ حکومت هرات را در حیات ملك شمس الدين كهین که در خیسار منزوی بود بفخرالدين واگذار داشت و فخرالدين از این تاریخ در حکومت مستقل گردید.

ملك فخرالدین از سال ۶۹۵ تا ۱۵ صفر ۷۰۵ که پدرش حیات داشت حکمران هرات بود و از این تاریخ اخیر تا ۲۴ شعبان ۷۰۶ مستقل و وارث امارت ملوک کورت بود و او باهل علم و فضل توجهی داشت و علاوه بر آنکه خود شعر میگفت شعرا را تشویق میکرد و قریب چهل شاعر نامدار مداح او بودند که از جمیع ایشان معروفتر یکی ربیعی - پوشنگی موضوع همین مقاله است. دینگری سیفی هروی است که تاریخ ملوک کورت را نوشته بوده و هشتاد قصیده و صد و پنجاه قطعه در مدح او داشته است. اما ربیعی لقب او صدرالدین است و اگر چه در حبیب السیر و بعضی کتب دیگر او را خطیب پوشنگ دانسته اند ولی بشرحیکه از روضة الصفا بر میآید پدر اوست که سمت خطیبی داشته بعلاوه ربیعی را در بعضی جنگهای شعر صریحاً باسم ابن خطیب یاد کرده اند و وضع زندگانی شاعرانه و بی مبالاتی او در عیش و نوش میرساند که او نمیتوانسته است با این حال خطیب نیز بماند. از این بیت ربیعی که در مجمل فصیحی خوافی ضبطست و برون مستشرق معروف آنرا در جلد سوم تاریخ ادبیات خود نقل کرده یعنی :

سی و یک رفت ز عمرم غرض از خدمتتان

هفده در خدمت تو چارده در بیت حرم

معلوم میشود که ربیعی که در سال ۷۰۲ (بشهادت فصیحی) در حبس ملك فخرالدین اقتاده از سال ۶۸۵ یعنی يك سال قبل از حبس فخرالدین بدست پدرش در قلعه خیسار از ملازمان او بوده است و گویا در قسمت اخیر این هفده سال یعنی در فاصله ما بین سنوات ۶۹۵ (سال نصب ملك فخرالدین بحکومت هرات از طرف غازان خان) و سال ۷۰۲ (سال حبس ربیعی) شاعر مزبور کورت نامه را منظوم ساخته است .

اما در باب کدورتی که بین فخرالدین و ربیعی بروز کرده مؤلفین روضة الصفا و حبیب السیر که لابد اطلاعات خود را در این مورد

از حافظ ابرو و فصیحی خوافی گرفته اند شرحی مینویسند که خلاصه آن اینست :

ریعی از خواص ندماء ملك فخرالدین بود و بفرمان آن ملك تاریخ ملوك غورو كرت را منظوم میساخت و در آن مدت ملك فخرالدین او را بانواع ملاطفات می نواخت از آن جمله ماهی ۱,۰۰۰ دینار از خزانه خود بریعی میداد ولی ریعی مردی عیاش و بوالفضول و معربد بود و هرچه بدست میآورد صرف شراب و شاهد میکرد و زیادت میطلبید و مزاحم اوقات ملك فخرالدین میشد و چون ملك فخرالدین نیز مردی تند خو بود و بشرب بنگ اعدت داشت همواره بین آن امیر و شاعر کار اختلاف مشرب بمناقشه و کدورت می کشید تا آنجا که ریعی از ملك فخرالدین متوهم شده بگهستان رفت و در سلك ملازمان شاه علی بن ملك نصیرالدین سیستانی^۲ قرار گرفت: روزی در مجلس شراب زبان پید گوئی

۱ - غالب سلاطین كرت باین عادت یعنی شرب بنگ که آن را «سبز» و «زمرد» و «خمر الاعاجم» و «ورق الخیال» میگفتند معتاد بودند و در رباعی ذیل را در این باب بملك فخرالدین و بعضی دیگر از جمله و صاف بملك شمس الدین محمد كرت نسبت داده اند :

هر که که من «ازسبز» طربناك شوم شایسته سبز خنك افلاك شوم
 باسبز خطان «سبز» خودم برسبزه زان پیش که همچوسبزه در خاك شوم
 ایضاً :

میخواهه اگر عنی بود عور شود از عر بله اش جهان پراز شور شود
 در حقه لعل از آن «زمرد» ریزم تا دیده افوی غم کور شود

۲ - شاه شمس الدین علی بسر ملك نصیرالدین محمد از نوادگان ملوك صفاری است و جد او یعنی ملك مبارزالدین ابوالفتح بن مسعود با برادر خود ملك شمس الدین علی بن مسعود از نوادگان خلف بن احمد مشهورند و سلسله نسب ایشان تا ماهان جد سوم یعقوب و عمرو صفاری که پسران لیث بن معلان بن حاتم بن ماهان بوده اند چنین است : مسعود بن خلف بن مهربانی بن جعفر بن ابی لیث بن خلف بن لیث بن ابی حفص عمر بن یعقوب بن محمد بن ابوالحسن بن طاهر بن محمد بن ابوالفضل نصر بن **خلف بن ابی جعفر احمد بن محمد بن خلف بن ابی جعفر بن لیث بن فرقد بن سلیمان بن ماهان** .

در سال ۶۳۵ یعنی ایام ایلخانی او گتای قاآن مردم سیستان شمس الدین علی بن مسعود را باهاری برداشتند و او در اوایل سال ۶۳۶ برادر خود مبارزالدین

است ولی بیوفا وحق ناشناس است چه بعد از ده سال^۱ که ملک فخرالدین او را نواخته درغیبت او چنین میگوید . چون او از ما برنجد بجائی دیگر رفته ما را بطعن و لعن یاد خواهد کرد . ربیعی از قهستان بنشاپور رفت واز آنجا عازم عراق شد ، ملک فخرالدین از بیم آنکه مبادا ربیعی در مجلس اکابر دولت از او بزشتی نام برد نامه ای باو نوشت و او را بخدمت خود خواند و وعده های نیکو داد ، ربیعی از زیارت نوشته ملک شادمان شد ولی چون جرأت مراجعت نداشت مکتوبی بملک - فخرالدین نظماً نوشت و از او امان خواست و ابتدای آن قطعه اینست:

سلامی که در قعر ادراک او بیفگند فکرت کمند گمان
بدان شهریار جهان کز علو دوصد سنجراست و دوصد اردوان

ملک فخرالدین بخط خود او را امان داد و ربیعی مطمئن شده بهرات برگشت و مورد احترام شد و ملک امر کرد تا شعرا و فضلا بسلام او رفتند ولی این دولت مجدد دوامی نکرد چه در آن اثنا شبی ربیعی و جمعی دیگر دست بکار شراب زدند و در عالم بیخبری خود را توانا ورشید یافته باظهار دعاوی ناپسند و بلند پروازیهای بیجا پرداختند از آن جمله ربیعی دعوی کرد که اگر یاران با من موافقت کنند بزودی ملکی در ضبط خود خواهم آورد و بر مردم استیلا و حکومت حاصل کنم . گرم شدگان باده ناب دست یعت بشاعر سرمست دادند و ربیعی ایشان را بالقابی چون شهبوار اعظم و سام دیو بند و بهاوان ششت زن و معین تیغ کش ملقب کرد و آن دلاوران عرصه بزم در آن شب چون میدان را خالی دیدند حرکات ناهنجار بسیار کردند و چون صبح خبر بملک فخرالدین رسید هفتاد کس از ایشان را دستگیر کرد همه منکر شدند جز ربیعی که گفت این سخنان نامربوط از سرمستی صادر شد . ملک منکرین را بعضی کشت و بعضی را مثله کرد و ربیعی را در حبس انداخت ، ربیعی قصیده ای در التماس خلاص خود خطاب بملک -

فخرالدین گفت که يك بيت از آن را در فوق ذکر کردیم و این دو بیت نیز از آن قصیده مانده :

تو همان گبیر که این یوم یقوم الروحست آفریننده میان من و تو خصم و حکم
در پناه تو گریزیم بتوبه به از آنک گوشه دامت آن روز بگیرم محکم

ملك فخرالدین التماس او را جوابی نگفت و ربیعی منظومه ای مثنوی بنام **کارنامه درزندان** در شرح حال خود بنظم آورده است و این ابیات از مثنوی کارنامه است :

شاه جهان خسرو روی زمین	وارث جمشید ملك فخر دین
داشت یکی بند گران ساخته	ز آهن و فولاد پیرداخته
کرد مرا بسته بدان بند پای	سرمکش از خواهش گیهان خدای
آن دگران را همه آزاد کرد	چرخ فلک بین که چه بیداد کرد
من شده بس بسته بند گران	راست چو کاوس بازندران
بار غمی بر دل و بر پای بند	با همه غم همقسم تا بچند
حال من از صحبتشان در غریو	بلعجبی چند نه مردم نه دیو
يك دل از ایشان بجهان شاد نه	چون دلشان آهن و فولاد نه
دیو یکی مسخره در گردشان	خرس یکی لت خوره شاگردشان
عادتشان بستن و آویختن	خصلتشان کشتن و خون ریختن
کار همه عمر برون کوب و زور	روی همه سال بخسار و غور
کوه روانند نبرد آزمای	کوه روانند بصنع خدای
ده تن از این قوم نگهبان من	وای بر این حال پریشان من

تاجورا تخت کیانیت هست	دست و دل ملك ستانیت هست
شاه ورای تو بگیتی مباد	شاه ندارد چو تو گیتی بیاد
قاعده دوده سنجر توئی	واسطه ملك سکندر توئی
دوده سنجر ز تو خواهد نوید	ملك سکندر بتو دارد امید ۱
تاج کیان طرف غلامان تست	چرخ روان بنده فرمان تست
رای تو سرهابه شمس و قمر	تیغ تو پیرایه فتح و ظفر
شمس و قمر رای تو را پیشکار	فتح و ظفر تیغ ترا جان سپار
به ز تو در تخت کسی شاه نه	به ز منت هیچ نکو خواه نه
از همه غمهای جهان رسته ام	تا بتو و بند تو پیوسته ام

۱ - مورخین و شعرای آن کورت نسب ایشان را بساطان سنجر میرسانده اند، صدر الشریعه بخارانی متوفی سال ۷۴۷ در مدح ملك معز الدین حسین کورت میگوید :
ابوالفتح سلطان السلاطین کاهم به نال فخرآل کورت بن سنجر

بنده ام آخر بچه بندم کنی
 بد نبود هرچه پسندید مرد
 ملك ستانا ملكا خسروا
 از خود وخيسار يكي ياد كن
 يابه از اين در كنف خویش گير
 يا نظری کن بگله گوشه ای
 یاچو بزرگان بمن اندر نگر
 یا بنعم دار مرا پای بست
 روح پدر میر مرا شاد کن
 جان چه ستانی که جوانم هنوز
 گرچه گزیدی با یادی مرا
 شاه جهانی بجهان زینهار
 حیف بود خون کسی ریختن

بد نیم آن به که پسندم کنی
 هان ز پسندیده خود برمگرد
 شیر دلا قلعه گشایا گوا
 داد کن از بهر خدا داد کن
 یا ادبی کن که سرخویش گیر
 یا مددی بخش بره توشه ای
 یاچو کریمان ز سرم در گذر
 یا بکرم دار مرا زیر دست
 بهر خدا بنده ای آزاد کن
 حیف امیددی که بمانم هنوز
 جان و جوانی نه تو دادی مرا
 آنچه ندادی مستان زینهار
 کش نتوان باز برانگیختن

نامه بدین نکته پایان رسید
 پس ببر شاه فرستادمش
 شاه جهان خسرو خورشیدفر
 دوده و قرطاس و قلم خواست زود
 گفت که ای کشتنی ناسپاس
 تو بجهان از چه سبب زیستی
 نیست ترا روی رهائی زبند
 پای تو من بند بزندان من
 بند بساید پس از این پای تو
 زنده سوی گور فرستادمت

در ره طی باز بعنوان رسید
 از خورد و از بند خبر دادمش
 برد، بشمشیر ز خورشید فر
 پاسخ ازین گونه بیاراست زود
 مسخره نا کس حق ناشناس
 هیچ نگویی که تو خود کیستی
 خواه کنون گریه کن و خواهند
 سر زبری باز ز زندان من (کندا!!)
 چاه بود تا بابد جای تو
 حال همین است خبر دادمت

بیچاره ربیعی چنانکه از همین آیات نیز مفهوم میشود با وجود
 جمیع این تضرعها از بند ملك فخرالدین نجست و مورخین آن کورت
 همه نوشته اند که ربیعی را در قاعه خیسار مدت عمر پایان رسید و هیچ
 کس بر کیفیت آن اطلاع نیافت. فصیحی خوافی در ضمن وقایع سال
 ۷۰۲ شرح حال ربیعی را یاد داشت کرده و میگوید که او در این سال
 بقتل رسید ولی صاحب کتاب شاهد صادق وفات ربیعی را در ضمن سال
 ۷۴۰ ضبط نموده و اگر صحیح باشد که ربیعی در حبس ملك فخرالدین
 جان سپرده لابد صحیح همان قول فصیحی است.

نمونه ای از آیات کورت نامه او :

ز هرسو بر آمد همی دارو کیر روان شد چپ و راست شمشیر و تیر
تو آن ابرگفتی بجای تکرک فرو ریخت خون و بیارید مرگ

بفرید طبل زبرد از دوری جهان شد سراسر پراز گفت و گوی
درفش از پس و پیش بر پای شد درختس' ستان عالم آرای شد
دولشگر همه صفدر و کینه ور چو شیران فتادند در یکدگر

این قصیده نیز از ربیعی است در مدح ملك فخرالدین :

رویست یارب یا سمن بویست یا مشک ختن

زان روی اگر بوئی برد رنگ آورد گل در چمن
ای گل غلام روی تو در خط زرنک و بوی تو

فرقی ندارد موی تو یک موی از مشک ختن
سیمین بنا گوشت ز زر گلگونه دارد پر در

گوئی که نسرين را مگر در سایه دارد نسترن
در نرگست نیرنگ بین مستان شوخ و شنگ بین

آن روی آتش رنگ بین بر بوده آب یاسمن
شیرین تر از جان نام تو و آن تلخی دشنام تو

خدوقد و اندام تو یعنی گل و سرو و سمن
ای درد و درمان رهی چندین چه درد دل دهی

می نیایم بوی بهی الا از آن سبب ذقن
ای نوبهار جان اگر خود نقش بندد یک سحر

روی ترا بلبل دگر در باغ نگشاید دهن
گو چشم مست خواب کن نه غمزه را در یاب کن

گل را در آتش آب کن از روی برق بر فکن
لطفی بکن ای دوست هان بگذر میان گلستان

تا کم شود سرو روان تا شرم دارد نا رون
سوز سخن بسیار شد نالیدن نی زار شد

نه چشم موسیقار شد هر هفت عضوم بر بدن
ساقی سخن کوتاه کن می باروان همراه کن

یاد از جناب شاه کن چندین مگو از خویشتن
شاه سلیمانی نگین سلطان عادل فخر دین

فرمان ده روی زمین شاهنشاه دور زمن

آن زینت ذبیحیم و کلاه آن فخر آل کرت شاه
 آن خسرو کشور پناه آن رستم لشکر شکن
 هفت اختر اجری خوار او کرد جهان پر کار او
 یک نقد بر معیار او زرین گهر در عدن
 خورشید قرص خون او حوت و حمل بریان او
 در مطبخ ترکان او کمتر ابا سلوی و من
 روز و غا تا بوده ای مغز سران پالوده ای
 تا سالها بقزوده ای در طعمه زاغ و زغن
 از شاه بزم آراستن و زمس سخن پیراستن
 زین صد قصیده خواستن هر روز در یک انجمن
 بادا همیشه روز و شب هم در عجم هم در عرب
 تیغ ترا آب از حاب تاج ترا باج از یمن

سؤال

از آقای رحیم زاده صفوی

در ضمن مقالتي که در شماره دوم مجله مهر از صحیفه ۱۵۰ تا ۱۵۳ بعنوان « علوم و ادبیات در ایران کیانی » چاپ شده است در صدر مقاله مطلبی در باب بردن کتابها از ایران یونان و ترجمه بزبان یونانی ذکر کرده اید که ما خودست از « کتاب کبارالامم - تلامه حمزة اصفهانی ». چون از حمزة بن حسن اصفهانی مورخ مشهور ایران اکنون سه کتاب بیشتر سراغ نداشتیم یکی کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء است که دوبار چاپ شده و دیگر کتاب « کبارالبشر » که از متن عربی آن اطلاعی نیست و ترجمه فارسی آن را مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه در روزنامه ایران زمان خود چاپ کرده است و دیگر کتاب التنبیه علی حروف التصحیف که نسخه منحصر آن در کتابخانه مدرسه خان مروی در طهران بود . در تاریخچه ای که آقای آقا سید جلال الدین طهرانی در گاهنامه امسال نوشته اند از مأخذ خود کتاب اصفهان حمزة بن حسن را شمرده اند و روزی که از ایشان سراغ آن کتاب را گرفتم گفتند در اصفهان نسخه ای از آن موجودست . چون یافتن کتاب های متعددی که حمزة بن حسن تالیف کرده نظر باینکه بر کتابهای پیش از اسلام ایران نظر داشته است برای تحقیقات تاریخ ایران بسیار سودمند می افتد اینست که از برخوردن باین اسم در آن مقاله مرا خاجان خاطری که مخصوص این مواردست دست داد و بسیار مینویس . میشوم که من و خوانندگان مجله مهر را از راه مهربانی باین کتاب « کبارالامم » راهنمایی کنید و اگر همچنانکه حدس می زنم در حین نگارش آن مقاله کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء یا کتاب کارالبشر مراد بوده است و در حافظه خاطری شده است باز باعث امتنان خواهد بود که مرا ازین نگرانی برهانید .

سعید فقیسی ، طهران ۷ تیرماه ۱۳۱۲